**جلسه 22-52**

**چهار‌شنبه - 05/02/97**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به حرمت حلق لحیه بود.

کسانی که قائل به حرمت حلق لحیه شدند استدلال کردند به روایات. برخی هم به آیه استدلال کرده بودند که و لآمرنهم فلیغیرن خلق الله، ولی نوعا به روایات استدلال کرده بودند.

رسیدیم به روایت پنجم. روایت پنجم ابن ادریس نقل می‌‌کند از جامع بزنطی عن الرضا علیه السلام قال سألته عن الرجل هل یصلح له ان یاخذ من لحیته؟ قال اما من عارضیه فلابأس و اما من مقدمها فلا.

حمیری در قرب الاسناد از عبدالله بن الحسن از علی بن جعفر از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌‌کند. صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر نقل می‌‌کند.

ما راجع به نقل ابن ادریس از جامع بزنطی حساب کنیم:

مرحوم آقای خوئی در مصباح الفقاهة فرمود صحیحة بزنطی. [اقول] و این مبتنی است بر آن نظر سابق‌شآن‌که مستطرفات سرائر معتبر است، ‌بعدا ایشان می‌‌فرمود سند ذکر نکرده است ابن ادریس در مستطرفات به کتب اصحاب فقط کتاب محمد بن علی بن محبوب را گفته است و هو بخط الشیخ عندی و لذا معتبر نیست.

بعضی از فضلاء نقل کردند که اخیرا در اواخر عمرشان مرحوم آقای خوئی وقتی به ایشان گفته شد که پدر شیخ بهائی در بحار سند دارد به جمیع کتب اصحاب که از طریق ابن ادریس می‌‌گذرد. شهید ثانی به پدرشیخ بهائی این اجازه را داده است، شهید ثانی گفته است به پدر شیخ بهائی من اجازه می‌‌دهم به شما که نقل کنی جمیع کتبی که در فهرست شیخ طوسی است که یکیش همین کتاب جامع بزنطی است، ‌کتاب‌های دیگر است و در سند ابن ادریس ذکر شده، شهید ثانی سند که ذکر می‌‌کند می‌‌رساند به ابن ادریس، ‌عن الحسین بن رطبة عن ابی علی ابن الشیخ الطوسی عن والده، ‌خود شیخ طوسی.

ایشان می‌‌گویند در کتاب اصول علم الرجال، ‌ما این را که به آقای خوئی مطرح کردیم ایشان خوش‌شان آمد.

حالا تا چه حد این استنباط ایشان درست است که آقای خوئی خوشش آمد یعنی مبنای جدیدش شد؟ با این‌که در هیچ کتابی از کتب اخیره ایشان این مطلب منعکس نشده. بهرحال.

ما یک عرضی در اینجا داریم و آن این است که قطعا ابن ادریس اشتباه کرده و این حدیث هیچ ربطی به جامع بزنطی ندارد. بر فرض ما مشکل نقل ابن ادریس را از کتب اصحاب در مستطرفات سرائر حل بکنیم، ‌حالا یا از همین اجازه شهید ثانی به والد شیخ بهائی که ما البته این را قبول نداریم، این اجازه پرواضح است که اجازه تشریفاتی است، خود شهید ثانی می‌‌گوید خود اصحاب اجازه‌هایشان اجازه تشریفاتی بوده. از راه‌های دیگر ما می‌‌خواهیم تصحیح کنیم نقل ابن ادریس را، می‌‌گویید اصالة الحس جاری می‌‌کنیم در نقل ابن ادریس نسبت به این کتب هر چند ابن ادریس شخصی است که گاهی اغلاط فاحش از او سر می‌‌زد اما عرض ما این است که یقینا ابن ادریس که این حدیث را از جامع بزنطی نقل می‌‌کند اشتباه کرده است.

شما اگر مراجعه کنید به مستطرفات می‌‌بینید که وقتی می‌‌گوید و ما استطرفته عن کتاب جامع البزنطی چهارده حدیث اولش که سألته هست دقیقا در کتاب علی بن جعفر، ‌قرب الاسناد و در بحار که از کتاب علی بن جعفر نقل می‌‌کند موجود است و برخی از این‌ها در کتاب تهذیب هم از علی بن جعفر نقل شده. چهارده حدیث اولش این‌طور است. حدیث پانزدهم بله، در کتاب علی بن جعفر نیست. ولی بعدش باز از حدیث شانزدهم تا نوزدهم در کتاب علی بن جعفر هست. از بیستم تا چهل و ششم که آخرین حدیثی است که ابن ادریس از جامع بزنطی نقل می‌‌کند آن‌ها در کتاب علی بن جعفر نیست. و جالب این است که حدیث چهل و پنجم یک سند عجیبی دارد. می‌‌گوید و عن علی بن سلیمان عن محمد بن عبدالله بن زراره عن محمد بن فضیل. آقا! بزنطی از مشایخ محمد بن عبدالله بن زراره است، آن وقت از شاگرد شاگردش علی بن سلیمان نقل می‌‌کند از شاگردش محمد بن عبدالله بن زراره از محمد بن فضیل، این اصلا محتمل است؟ بزنطی که افتخار استادی محمد بن عبدالله بن زراره را دارد و در طبقه مشایخ او است، بیاید نه از خودش، ‌شاگردش، یعنی شاگرد شاگردش که در طبقه متاخر است، او این حدیث را نقل کرده. این‌ها نشان می‌‌دهد که این نقل ابن ادریس از کتاب جامع بزنطی مواجه است با خطا.

و صحیح این است که بگوییم آنچه ابن ادریس پیدا کرده مخلوطی بود از کتاب علی بن جعفر و جامع بزنطی. گاهی چون نسخ، خطی بود انتهاء یک کتاب با ابتداء‌ یک کتاب دیگر یا اواسط یک کتاب دیگر این‌ها یک جا صحافی می‌‌شد. و این اشتباهی است که پیش آمده است در یک موردی برخی از آقایان می‌‌فرمودند ما در اصفهان یک نسخه‌ای پیدا کردیم از علامه مجلسی رسیده بود که دو کتاب، اول یک کتاب با آخر یک کتاب دیگر صحافی شده بود و این را به عنوان یک کتاب تلقی کرده بودند. کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی با کتاب زهد. اینجا هم بعید نیست این‌جور باشد: آخر کتاب جامع بزنطی بوده که بهذا تم کتاب الجامع البزنطی آن وقت دیگه فکر کرده کل این کتاب جامع بزنطی است. از این اشتباهات و از این مشکلات در نسخ خطیه زیاد پیش می‌‌آمده.

[سؤال: ... جواب:] حدیث چهل و پنجم لابد در حاشیه نوشته شده بود، ‌او را هم وارد متن کردند ما چه می‌‌دانیم. بالاخره این یک معضلی است.

و لذا ما هیچ اعتماد نمی‌کنیم به نقل ابن ادریس از جامع بزنطی. و تعجب است آقای خوئی فرمود صحیحة بزنطی. به اعتماد نقل ابن ادریس.

[سؤال: ... جواب:] در جامع بزنطی ظاهرا دارد البزنطی قال و سألت الرضا. این‌ها دیگه استنباط‌های خود این ناقلین است که وقتی نقل می‌‌کند می‌‌گوید بزنطی از امام رضا نقل می‌‌کرد دیگه، [لذا] می‌‌گوید و سألت الرضا. در حالی که این و سألته بوده ‌در کتاب علی بن جعفر. ... اولش دارد که جامع البزنطی صاحب الرضا علیه السلام بعد می‌‌گوید و سألته، ‌خب ضمیر را برگرداندند به امام رضا علیه السلام با این‌که این متن کتاب علی بن جعفر بود.

راجع به این نقل از کتاب علی بن جعفر کسانی که می‌‌گویند صاحب وسائل و علامه مجلسی سند داشتند به کتاب علی بن جعفر مثل خود آقای خوئی، مرحوم استاد، بزرگانی دیگر، می‌‌گویند کتاب علی بن جعفر معتبر است چون صاحب وسائل می‌‌گوید من سند دارم به کتاب علی بن جعفر، صاحب بحار می‌‌گوید من سند دارم به کتاب علی بن جعفر و ظاهر سند این است که سند به نسخه دارد. ولی ما این را قبول نداریم. کتاب علی بن جعفر کتاب مشهور نبوده که ما اعتماد کنیم بگوییم نسخه‌اش که به دست صاحب وسائل یا به دست صاحب بحار رسیده نسخه معتبره بوده.

و لکن از مجموع قرائن وثوق پیدا می‌‌کنیم که این حدیث در کتاب علی بن جعفر بوده. یکی این‌که در قرب الاسناد نقل می‌‌کند از عبدالله بن الحسن عن جده علی بن جعفر این حدیث را و بر فرض ما بگوییم عبدالله بن الحسن مجهول است کما این‌که هنوز هم برای ما ثقه بودنش ثابت نشده و لو قرب الاسناد حدیث زیادی از طریق او نقل می‌‌کند از علی بن جعفر ولی شبهه‌ای که ما داریم وفاقا للسید الزنجانی این است که ممکن است اکثار روایت حمیری بخاطر این بوده که سند مختصر بوده، قرب الاسناد می‌‌خواسته بنویسد، ‌سندهای قریب و مختصر و کوتاه، این سند را انتخاب کرده؛ معلوم نیست که از باب وثاقت عبدالله بن الحسن بوده. و لکن این را به عنوان یک شاهد تلقی کنید!. در کتاب علی بن جعفر هم که این حدیث هست. در آن نسخه‌ای که صاحب وسائل نقل می‌‌کند، بحار نقل می‌‌کند و الان هم موجود است کتاب علی بن جعفر این روایت هست. در کتاب مکارم الاخلاق هم نقل می‌‌کند از کتاب محاسن برقی از علی بن جعفر. و لو در این کتاب محاسنی که چاپ شده این حدیث نیست.

مجموع این قرائن سبب می‌‌شود انسان وثوق پیدا کند که این در کتاب علی بن جعفر بوده و لذا ما به سندش اعتماد می‌‌کنیم. و لو معتقد نیستیم که سند صاحب وسائل سند حسی است، نه، نه سند صاحب وسائل سند حسی است نه سند صاحب بحار

چون صاحب بحار سندش این است: باب ما وصل الینا من اخبار علی بن جعفر به غیر روایة الحمیری، ‌بعد می‌‌گوید اخبرنا احمد بن موسی بن جعفر بن ابی العباس قال حدثنا ابوجعفر بن یزید بن نضر خراسانی فی جمادی الآخرة سنة احدی و ثمانین و مأتین قال حدثنا علی بن الحسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام عن علی بن جعفر بن محمد عن اخیه موسی بن جعفر. سند مشتمل بر مجاهیل است. علاوه بر این‌که علامه مجلسی هم از کتابی نقل می‌‌کند که اصلا سند به او ذکر نکرد. اخبرنا احمد بن موسی بن جعفر در کتابی نوشته شده بود که دست صاحب بحار بود، سند صاحب بحار به او چیست، سند ذکر نکرده.

و اگر صاحب وسائل سند داشت به کتاب علی بن جعفر، ‌آن سندی که در وسائل ذکر می‌‌کند به کتاب علی بن جعفر بود، صاحب وسائل می‌‌گوید آخرین کسی که من اجازه گرفتم از او و به او اجازه دادم علامه مجلسی است. می‌‌گوید این کتب را ما روایت می‌‌کنیم از مولای اجل اکمل ورع مدقق مولانا محمدباقر المجلسی ایده الله و هو آخر من اجاز لی و اجزت له. این نشان می‌‌دهد که سند به نسخه نداشتند آن هم این سند ضعیف اگر هم بوده بدرد نمی‌خورد. و لذا از مجموع قرائن باید وثوق پیدا کنیم که وثوق پیدا می‌‌کنیم.

اما به لحاظ دلالت: این صحیحه را که باید از او تعبیر کنیم به صحیحة‌ علی بن جعفر نه صحیحة بزنطی. گفته می‌‌شود که آقا!‌ روایت دارد که سألته عن الرجل هل یصلح له ان یاخذ من لحیته؟ قال اما من عارضیه فلابأس و اما من مقدمها فلا. امام فرمود اخذ نکند رجل از جلوی ریشش اما من مقدمها فلا.

اخذ نکند محتمل نیست به این معنا باشد که کوتاه نکند. مگر می‌‌شود انسان ریشش را کوتاه نکند، تا کی کوتاه نکند؟ تا آخر عمر؟ پس باید مراد این باشد که لایاخذه اخذا کاملا یعنی از بین بردن و حلق کردن.

نفرمایید پس لفظ من چه کاره است؟ هل یصلح له ان یاخذ من لحیته قال اما من عارضیه فلابأس و اما من مقدمها فلا. جواب این است که اخذ منه، یک معنایش این است که کوتاه کرد ولی گفتیم اینجا محتمل نیست که مراد کوتاه کردن باشد یک معنایش این است که بعضی لحیه‌اش را تراشید، ‌اخذ من لحیته یعنی بعضی لحیه‌اش را تراشید. می‌‌گوید بعضی عارضین را بتراشد اشکال ندارد اما بعض مقدمه لحیه را نتراشد. آقای خوئی و لذا فرموده دلالت این صحیحه بر حرمت حلق لحیه تمام است.

اما در کتاب محاضرات فی الفقه الجعفری که دوره سابقه بوده اشکال می‌‌کرده ایشان در دلالت این روایت. مرحوم استاد هم در کتاب ارشاد الطالب اشکال می‌‌کنند در دلالت این روایت. می‌‌فرمایند اخذ ظهور ندارد در حلق. شما می‌‌گویید نمی‌شود اخذ معنای دیگری داشته باشد، چرا نمی‌شود؟ ممکن است لایاخذ من مقدمة‌ لحیته به قرینه این‌که اخذ متعارف حلال است و مباح است، مراد این است که اخذی بکند که باعث بشود ریشش کمتر از یک قبضه بشود، این مکروه است. کوتاه کردن ریش مکروه است، ‌ارسال ریش مستحب است، ‌البته ارسال معقول، ‌ارسال معقول ارسال الی مقدار القبضة است. این‌که در روایت سدیر صیرفی داریم که رأیت اباجعفر علیه السلام یاخذ عارضیه و یبطن لحیته حضرت چه کار می‌‌کرد؟ عارضین را کوتاه می‌‌کرد و لکن ریش‌شان را از زیر چانه‌شان کوتاه می‌‌کردند. از جلوی ریش‌شان کوتاه نکردند اما نه این‌که می‌‌گذاشتند از یک قبضه هم بیشتر بشود. نه، هنگام اصلاح من دیدم حضرت را و لو آن بار، اخذ من اللحیة نکرد، ‌اخذ من عارضیه کرد و بطّن لحیته که گفتیم تبطین اللحیة در قاموس می‌‌گوید ان یؤخذ زاید ما تحت الحنک. زیر چانه‌شان را کوتاه کردند اما جلوی ریش‌شان را کوتاه نکردند، چون اگر کوتاه می‌‌کردند از قبضه کمتر می‌‌شد و این خلاف عمل به استحباب است. پس می‌‌شود لایاخذ من مقدم لحیته، ‌مکروه است، قطعا حرام نیست ولی مکروه است کوتاه کردن جلوی ریش، ‌کوتاه کردنی که بر خلاف سنت است.

حالا بگذریم که مرحوم نائینی گفت احتیاط واجب این است که ریش را کوتاه نکنند، ‌بگذارند به اندازه یک قبضه بماند، ‌بعد فرمود ولی من ترخیص می‌‌دهم از دیگران تقلید بکنند. نه، آن فرمایش ایشان خلاف سیره قطعیه است، ‌و لو کان حراما لبان و اشتهر. و لکن نهی کراهتی که اشکال ندارد ‌از کوتاه کردن جلوی ریش کوتاه کردنی که خلاف سنت باشد. در مقابل این‌که ارسال لحیه مستحب است یعنی ارسالی که از یک قبضه بیشتر نشود.

من یک احتمالی می‌‌دهم ببینید این چطور است. احتمال می‌‌دهیم ایصلح ان یاخذ من لحیته یعنی با قیچی برخی از لحیه‌اش را بزند، ‌نه این‌که ریش‌تراشی بکند. برای تزیین بعضی‌ها می‌آیند اطراف ریش‌شان را با قیچی کم می‌‌کنند که سر و صورتی بدهند به ریش‌شان و آن قسمتی که می‌‌زنند از ته می‌‌زنند، اما ریش‌تراشی نیست، ‌کل ریش را نمی‌زنند که بشوند ریش‌تراش، ‌برخی از زواید ریش را می‌‌زنند. حضرت فرمود از جلوی ریش این کار را نکنند، لایأخذ من مقدم لحیته، ‌مکروه است. اما می‌‌خواهند زیباسازی کنند بروند حاشیه جلوی ریش را زیباسازی کنند، جلوی ریش را زیباسازی نکنند تبطین بکنند.

[سؤال: ... جواب:] یاخذ من عارضیه نه یاخذ عارضیه، ‌نه کل عارضین را اخذ کند. یصلح له ان یاخذ من عارضیه، آنجا را عیب ندارد آدم بیاید تزیین کند مثل بعضی‌ها که خیلی زیبا خط می‌‌اندازند دو طرف ریش‌شان را، حضرت فرمود که جلوی ریش را این کار را نکنید که اصلاح کنید به جوری که برخی از ریش‌تان را کامل بزنید، و لو صدق حلق لحیه نکند این مکروه است. ... برخی می‌آیند این بالای ریش را که نزدیک دهان هست خیلی تنظیم می‌‌کنند به صورت چکمه‌ای در می‌‌آورند فرمود مکروه است، لایاخذ من مقدم لحیته. ... عرض ما این است در رد استدلال به این صحیحه علی بن جعفر بر حرمت حلق لحیه، عرض ما این است که ظهور ندارد یاخذ در حلق، ‌لایاخذ من مقدم لحیتة یعنی لایحلقه؟ این‌که ظهور ندارد. شما می‌‌گویید چون معنای دیگری برایش متصور نیست، ‌پس عرف حمل می‌‌کند بر نهی از حلق، نخیر. معنای دیگر برای آن متصور است. کراهت این‌که انسان جلوی ریشش را کم بکند که کمتر از یک قبضه بشود یا این تزیینی که ما عرض کردیم مکروه باشد.

و لذا این روایت هم دلیل بر حرمت حلق لحیه نیست.

اما این‌که نقل شده آقای خوئی فرمودند ما به این روایت استدلال می‌‌کنیم بر این‌که ریش پرفسوری یا به قول عرب‌ها السکسوکة، ریش پرفسوری این جایز است.

انصافا این هم درست نیست. چرا؟ خوب دقت کنید! ایشان یا می‌‌گویند روایت می‌‌گوید اما من مقدم لحیته فلا، خب جواب این است که بر فرض این روایت نهی از حلق بکند، ‌مقدم در مقابل عارضین است. این بستگی دارد عارضین را چه معنا بکنیم. عارضین به معنای آن قسمت از ریش است که روی گونه‌ها است، بالاتر از این استخوان دو طرف فک. عارض به معنای ریش روی گونه‌ها است. ببینید! در لغت اگر شما لغت نگاه کنید مجمع البحرین می‌‌گوید اللحی عظم الحنک و اللحیان العظمان الذان تنبت اللحیة علی بشرتهما و یقال لملتقاهما الذقن، ملتقی العظمین ذقن است، این عظمین کجاست، این عظمی است که از کنار گوش شما فک پایین. آن مویی که روی این استخوان فک دو طرف روییده می‌‌شود این لحیه است، آنی که بالاتر است آن می‌‌شود شعر العارضین، شعر العارضین این هست. این‌هایی که خط باریکی می‌‌زنند، ‌روی این استخوان فک ریش‌شان را نمی‌زنند بالاتر را کوتاه می‌‌کنند این روایت می‌‌گوید این اشکال ندارد. و لااقل من الشک.

[سؤال: ... جواب:] دقت کنید! روایت می‌‌گوید که یاخذ من عارضیه، نمی‌گوید یاخذ عارضیه مطلقا. می‌‌گوید لایحلق لحیته و اما اخذه من عارضیه یعنی اما اخذه الشعر، ازالته الشعر من عارضیه، من تبعیضیه است، نه این‌که کل ریشش را بزند فقط ریش پرفسوری بگذارد.

ما حرف‌مان این است که اولا: عارض ممکن است به معنای خد باشد، خدین باشد. بر فرض بگویید عارض کل آن قسمت بالای صورت است در مقابل این ذقن، می‌‌گوییم روایت گفت که یجوز ان یاخذ من عارضیه نگفت یجوز ان یحلق عارضیه حلقا کاملا. و حلیه عرفا و لغتا اسم کل ریش از ابتداء صورت تا انتهاء صورت است چون شعر نابت علی عظم الحنک هست یعنی آن عظمی که ملتقای آن، ذقن هست. ما یک استخوان فک پایین داریم این طرف که به چانه می‌‌خورد، یک استخوان فک هم داریم در آن طرف دیگر که به چانه می‌‌خورد. گونه‌ها می‌‌شود عارضین، این مازاد بر لحیه است. روایت هم می‌‌گوید ایاخذ من لحیته قال اما من عارضیه فلابأس. اگر عارضین را، روی گونه‌ها را بزنی که ممکن است بعضی‌ها چون مجاور با لحیه است بگویند اشکال دارد، نه، اشکال ندارد اما خود لحیه را که شعر نابت علی العظم است نزن.

[سؤال: ... جواب:] ایصلح له ان یاخذ من عارضیه. ... اگر گفت یجوز لک ان تاخذ من هذا المال‌، کل مال را بگذاری در جیبت، نمی‌گوید خوش انصاف! می‌‌توانی از این مال برداری یعنی کلش را برداری؟ از میوه این باغ می‌‌توانی برداری، ‌از میوه آن باغ برندار، ‌کل میوه‌های این باغ را جمع کند برود؟‌ بگوید از میوه‌های این باغ می‌‌توانی برداری. آخه مِن، مِن تبعیضیه است.

روایت ششم که آخرین روایت است روایتی است که از جابر نقل کرده در کافی به سند ضعیف. مضمون روایت این است که می‌‌گوید ابی علی الاشعری عن محمد بن سالم و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعا عن احمد بن النضر و محمد بن یحیی عن محمد بن ابی القاسم عن الحسین بن ابی قتادة جمیعا عن عمرو بن شمر که ضعیف است عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال. این را ضمیمه کنید به این حدیث در توحید مفضل که دارد که خداوند وقتی مرد می‌‌شود انسان، بالغ می‌‌شود، به او ریش می‌‌دهد، طلع الشعر فی وجهه و یخرج به من حد الصبی و شبه النساء، از شبیه زن بودن خارج می‌‌شود. آن وقت کسی که ریشش را می‌‌تراشد هنوز خودش را شبیه زن قرار داده است.

[سؤال: ... جواب:] اصل روایت این است:‌ لعن الله المحلل و المحلل‌له‌، کار به او نداریم و المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال.

جواب این است که آقا! اولا سندش ضعیف است. ثانیا: بعد از این‌که ریش‌تراش در جامعه زیاد شد، دیگه شد وجه مشترک بین زن و مرد. ثالثا: سبیل می‌‌گذارد. دیگه زن سبیل‌دار که نداریم. رابعا: تشبه رجال به نساء در برخی از روایات تفسیر شده به مخنث بودن. در یک روایت دیگر هست در کافی: لعن رسول الله المتشبهین من الرجال بالنساء‌ و المتشبهات من النساء بالرجال، قال هم المخنثون و اللاتی ینکحن بعضهن بعضا. مردان همجنس‌گرا و زنان همجنس‌گرا. این‌ها می‌‌شوند متشبهین من الرجال بالنساء و متشبهات من النساء‌ بالرجال. بیش از این ظهور ندارد این حدیث.

از استدلال به روایات گذشتیم، ‌هیچ حدیث تامی سندا و دلالتا نداشتیم.

آخرین دلیل استدلال به سیره است.

مرحوم آقای خوئی فرموده‌ آقا!‌ سیره قطعیه است بر این‌که کسی که ریش‌تراش است در عرف متشرعه فاسق است. متدین ملتزم بودند به حفظ ریش و با کسی که ریش‌تراش می‌‌کرد معامله فاسق می‌‌کردند. این دلیل بر حرمت حلق لحیه است.

به نظر ما این هم درست نیست. برای این‌که:

اولا: سیره بر عدم حلق به این معنا که نه سیره بر ترک حلق که این دلیل بر حرمت نیست، سیره استنکاریه، سیره استنکاریه یعنی ارتکاز متشرعه استنکار می‌‌کند حلق لحیه را نه این‌که فقط متشرعه ریش نمی‌تراشیدن، نه، اباء دارند از ریش‌ تراشیدن، ‌استنکار می‌‌کنند ریش تراشیدن را. اولا: این شاید از باب بازتاب شرطی بود. ابتداء که کت‌و‌شلوار هم آمده بود، کروات هم آمده بود مردم یک شخص کت‌شلواری را می‌‌دیدند یا کرواتی را می‌‌دیدند فکر می‌‌کردند این فاسق فاجر است، خودشان هم اجتناب می‌‌کردند از این کار چون یک بازتاب شرطی داشت. الان هم برخی از رفتار‌ها، ابرو برداشتن یک پسر، گوشواره کردن در گوش، مویش را با انحاء عجیب و غریب آرایش کردن، افراد متدین اجتناب می‌‌کنند از این. ناخن بلند کردن، ‌ناخن مصنوعی روی ناخن گذاشتن، می‌‌گوید وقت نماز بر می‌‌دارم، ‌بعد می‌‌گوید کدامیک از این کارهای من حرام است، بله هیچکدام نص خاصی بر حرمت ندارد ولی این زی فسقه و فجره است.

قدیم حلق لحیه زی فسقه و فجره بود چون از غرب و کفار آمده بود. این منشأ شد ارتکاز متشرعه بر حرمت حلق لحیه باشد و این دلیل نمی‌شود که بما هو هو حلق لحیه منشأ فسق بوده.

ثانیا: شاید این ارتکاز ناشی از فتوی فقهاء بوده. کی می‌‌گوید متصل بوده به زمان معصوم.

و لذا ما دلیلی بر حرمت حلق لحیه پیدا نکردیم؛‌ مقتضای صناعت جواز حلق لحیه است. و لکن چه کسی جرأت دارد فتوی به حلیت بدهد نه این‌که از مردم آدم می‌‌ترسد، چون مشهور قائل به حرمت هستند، مظنون است که حرام باشد، داعی ندارد انسان فتوی به حلیت بدهد.

آیا این احتیاط‌های واجب که هیچکس فتوی به حرمت نمی‌دهد یا اگر یکی فتوی به حرمت بدهد یکی دیگه آمده فتوی به حلیت داده، منشأ می‌‌شود که عوام بگویند علماء جرأت ندارند، مراجع جرأت ندارند، ‌ما تمسک به حدیث برائت می‌‌کنیم به گردن خودمان، ریش‌مان را می‌‌تراشیم، ببینیم آیا می‌‌شود عامی اصل برائت جاری کند در این فرض یا نه.

ان‌شاءالله اگر فرصتی بود هفته بعد که تعطیل است دو هفته بعد ان‌شاءالله این بحث را دنبال می‌‌کنیم.